

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برگرفته از: سایت «استو لتي»
نویسنده: ایرینا بارانچووا
برگردان: ک. رادین
فرستنده: نسرين معروفی
۲۰ جنوری ۲۰۲۳

به مناسبت ۱۲۰مین سالگرد تولد «کارلو لوی»؛ نویسنده، هنرمند و ضدفاشیست



«کارلو لوی (Karlo Levi) یکی از درخشان‌ترین چهره‌های حیات فرهنگی و سیاسی ایتالیای پس از جنگ است. او به‌عنوان یک سناتور جمهوری ایتالیا، کارهای زیادی را برای جلب توجه به مشکلات حاد و مبهم زندگی روزمره، مانند عقب‌ماندگی مناطق جنوبی کشور، کرد. اما، حرفه او پیش از هر چیز، به‌صورت نقاشی و ادبیات باقی ماند، که او آن را به‌مثابه ابزاری برای تأثیرگذاری بر شعور و اذهان مردم برای ایجاد یک جامعه عادلانه‌تر می‌دانست.



«کارلو لوی» در ۲۹ نوامبر ۱۹۰۲ در تورین در یک خانواده ثروتمند یهودی به دنیا آمد. او از کودکی به نقاشی علاقه داشت، اما پس از فارغ‌التحصیلی از هنرستان وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تورین شد و به نمایندگان روشنفکران محلی که به دیدگاه‌های سوسیالیستی پایبند بودند، نزدیک شد. یکی از این روشنفکران «پیرو گویتی»، روزنامه‌نگار، مترجم و فیلسوفی بود که بعداً توسط فاشیست‌ها کشته شد و تأثیر جدی در شکل‌گیری دیدگاه‌های «لوی» جوان داشت. «کارلو لوی» ضمن پرداختن به حرفه پزشکی خود، نقاشی را رها نکرد و در اوایل دهه ۱۹۲۰ به پاریس سفر کرد و در آنجا با کارهای «فروویست»‌ها و همچنین «آمدئو مودیلیانی» و «چایم سوتین» آشنا شد. وی پس از بازگشت به تورین، وارد به اصطلاح گروه شش - جریان هنری که وظیفه خود را توسعه سنت‌های «امپرسیونیست»‌های فرانسوی و غلبه بر هم ساختار هنر رسمی و هم مدرنیسم پرمدها «فوتوریست»‌ها قرار داده بود، شد. از سال ۱۹۳۱، فعالیت‌های ضد فاشیستی «کارلو لوی» آغاز شد، زمانی که او به عضویت جنبش عدالت و آزادی درآمد و به‌عنوان روزنامه‌نگار با ارگان چاپی آن، روزنامه «صدای کارگاه»، همکاری کرد. او همچنین با ضد فاشیست‌هایی که از آزار و پیگرد رژیم در خود ایتالیا یا فرانسه پنهان شده بودند، ارتباط برقرار می‌کند و به‌خاطر این کار در سال ۱۹۳۴ برای نخستین بار دستگیر می‌شود. در سال ۱۹۳۵ دوباره دستگیر شده و این بار به مدت سه سال به جنوب ایتالیا در منطقه «باسیلیکاتا» که در آن زمان «لوچانیا» نام داشت تبعید می‌شود. در ابتداء، «لوی» در شهر «گراسانو» زندگی می‌کند، اما بزودی او را به روستای کوهستانی «آلیانو»، روستایی بسیار منزوی، که در میان دشت‌های خالی از سکنه گم‌شده به‌نظر می‌رسید، منتقل می‌کنند. همانا در این آبادی دور افتاده از تمدن که چنانچه گوئی بر فراز صخره‌ای رفیع با چشم‌اندازی از ماه را داشت، تغییری اساسی در سرنوشت «کارلو لوی» رخ داد. در اینجا بود که ایده رمان «مسیح در ابولی باز ایستاده است» زاده شد که بعدها برای او مقبولیت بین‌المللی به ارمغان آورد و در سال ۱۹۷۹ بر پایه این رمان فلمی درام توسط کارگردان «فرانچسکو رزی» ساخته شد. (این فلم برنده جایزه طلایی در یازدهمین دوره جشنواره بین‌المللی فلم مسکو و برنده جایزه بفتای بهترین فلم خارجی شد. مترجم).

این رمان را که در سال‌های ۱۹۴۳ - ۱۹۴۴ نوشته شده بود، بیشتر می‌توان یک گزارش مستند با عناصری از رمان‌نویسی نامید که پرتلهای واقعی و بی‌پیرایه از این بخش ایتالیا که گوئی جدا از بقیه جهان است، خلق می‌کند. نویسنده استادانه چشم‌اندازها را توصیف و کاراکتر شخصیت‌ها و صحنه‌های روزمره جداگانه را ترسیم می‌کند، اما رمان او پیش از هر چیز افشاگری و تقبیح بی‌اعتنائی دولت نسبت به نیازهای مردم فقیری است که از هرگونه امیدی در این مناطق متروک محروم است. زیرا آن محکوم به فقر ابدی است. «کارلو لوی»، مردی روشنفکر، اهل شمال ایتالیا و شهری، به طور غیرمنتظره‌ای واقعیت جدیدی را برای خود، بی‌نهایت دور از خود را کشف کرد. او خود را در دنیای دهقانی یافت که در آن هنوز بر بقایای فئودالی به طور کامل غلبه نشده، جایی که اعتقادات بت پرستی به طور بی‌قیدوبند با ایمان مسیحی در هم آمیخته بود. و با این حال، علی‌رغم همه عقب‌ماندگی‌ها، سختی‌ها و کم‌وکاستی‌هایش، این جهان به‌تدریج نویسنده را مجذوب خود کرد، زیرا او می‌دید که این جهان زنده، اصیل و پر از نیروهای پنهان بود، و در آن در نهایت شکل‌گیری «لوی» به‌عنوان یک شهروند رخ می‌داد. نام رمان توسط خود دهقانان «آلیانو» به نویسنده پیشنهاد شده بود (در رمان به تقلید از تلفظ محلی به روستای «گالیانو» گفته می‌شود). آنها می‌گفتند: «ما مسیحی نیستیم، یعنی مردم نیستیم.» ما را انسان نمی‌دانند، در عوض ما را حیوان و جانوران بارکش می‌دانند. مسیح در واقع در «ابولی» باز ایستاده است، جایی که بزرگراه و راه‌آهن در ساحل «سالرنو» به پایان می‌رسد و پس از آن مناظر بی‌جان «لوکانیا» آغاز می‌شود. «مسیح هرگز نزد ما نیامد...». ساکنان این دهکده که توسط خود دولت فراموش شده بود، به بیرون از تاریخ پرتاب شده بودند، احساس می‌کردند که در همه جا غریبه هستند و برای کسی لازم نیستند، ساکنان

روستا تنها امید خود را در مهاجرت به امریکا می‌بینند. در مجموع، «کارلو لوی» هشت ماه را در «آلیانو» گذراند و در طی آن مدت به حرفه پزشکی خود بازگشت تا دهقانان را در برابر مالاریا درمان کند، که در آن مناطق در نبود کامل هیچ‌گونه بهداشتی مسلط بود. هم‌زمان، او دست به انواع نقاشی‌های محلی کرد، اگرچه در آغاز با مقاومت قابل توجهی روبه‌رو شد و نقاشی او در آن لحظه جهش چشمگیری را تجربه کرد و واقعی‌تر و مردمی‌تر شد. یادبود خودویژه زیبا برای «آلیانو» و ساکنانش طرح سه‌لای بزرگ «لوی» «لوکانیا ۶۱» بود که در سال ۱۹۶۱ در نمایشگاه جهانی تورین به نمایش گذاشته شد. در آن ما تصاویر کسانی را که هنرمند دوران تبعید خود را با آنها مشترک بود: «دهقانانش»، همانطور که خود او آنها را نامیده است و همچنین روشنفکران محلی، شاعر «اومبرتو سابا» و خود نویسنده را می‌یابیم. در سال ۱۹۳۶، رژیم فاشیستی در پی اشتیاق برای فتح اتیوپی، عفو زندانیان سیاسی را اعلام کرد. با این وجود، «لوی» بلافاصله «آلیانو» را ترک نکرد، به این دلیل که وی مجبور بود برخی از بیماران را شفا و برخی از نقاشی‌های خود را به پایان برساند. در حقیقت، او بسادگی نمی‌خواست از دهقانانی که در ماه‌های گذشته به آنها عادت کرده بود و از آنها بسیاری چیزها از نظر انسانی آموخته بود، جدا شود. او ضمن ترک «آلیانو» قول داد که بازگردد و به قول خود نیز عمل کرد تا آنجائی که وصیت کرد او را در گورستان محلی این منطقه دفن کنند که انجام شد. اما پیش از آن، رویدادهای مهم دیگری در زندگی در انتظار او بود - فرار به فرانسه پس از تصویب «قانون حمایت از نژادها»، سپس بازگشت به ایتالیا در طول جنگ و شرکت در آزادسازی توسکانی از دست نازی و فاشیست‌ها. در فلورانس، در دسامبر ۱۹۴۳، نوشتن رمان «مسیح در ابولی بازایستاده است» را آغاز کرد، که پس از جنگ منتشر شد و موفقیت بزرگی را در سراسر جهان کسب کرد. در سال ۱۹۵۵ این رمان به روسی ترجمه شد و یک سال بعد «لوی» از کشور ما (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) دیدن کرد و بعداً کتابی را از رسالات خود با عنوان «آینده قلب پیری دارد» نوشت. می‌خواهم قطعه‌ای از رمان را به‌طور کامل نقل کنم، زیرا علی‌رغم دهه‌های گذشته، این رمان به‌طور غیرعادی به روزهای ما مربوط است: آن‌طور که نیوانگلندی‌ها آداب و رسوم خالصانه سرزمین اصلی خود را حفظ کردند، یا آن‌طور که کانادایی‌ها زبان فرانسوی قرن هجدهم را حفظ کردند، مردم شوروی نیز همچنین حافظ احساسات و اخلاق اروپا بودند، آن اروپای متحدی، که همه به چند حقیقت آرمانی اعتقاد و به وجود خود نیز اطمینان داشتند.»

* http://www.stoletie.ru/sozidateli/pisatel_khudozhnik_antifashist_۶۷۷.htm